

بھارت

ترسی کی لاسٹ

اشباح دردِ دریا

ہی
Hoopa

ترسای کلاسیک

اشباح دزدان دریا



ویلیام شوپ هاجسون

تصویرگر: نیک موقات

مترجم: مهدی تجلانی فر

The Creepy Classics Children's Collection: The Ghost Pirates
Text based on the original story by William Hope Hodgson
adapted by Gemma Barder
Illustrations by Nick Moffatt
Copyright © Sweet Cherry Publishing Limited, 2024
Persian Translation @ Houpa Books, 2025

نشر هوپا در چارچوب قانون بین‌المللی حق انحصاری نشر اثر (Copyright)
امتیاز انتشار ترجمه‌ی فارسی این کتاب را در سراسر دنیا با بستن قرارداد، از
ناشر آن خریداری کرده است.

رعایت «کپی‌رایت» یعنی چه؟

یعنی «نشر هوپا» از نویسنده‌ی کتاب و ناشر آن، برای چاپ این کتاب
به زبان فارسی در ایران و همه جای دنیا اجازه گرفته و بابت انتشارش،
سهم نویسنده، یعنی صاحب واقعی کتاب را پرداخت کرده است.
اگر هر ناشری غیر از هوپا، این کتاب را به زبان فارسی در ایران یا
هر جای دنیا چاپ کند، بدون اجازه و رضایت نویسنده این کار را
کرده است.



سرشناسه: هاجسن، ویلیام هوپ، ۱۸۷۷-۱۹۱۸ م.
Hodgson, William Hope, 1877-1918
عنوان و نام پدیدآور: ترس‌های کلاسیک، اشباح دزدان دریا/
نویسنده ویلیام هوپ هاجسون : تصویرگر نیک موفات : مترجم مهدی
تجلائی‌فر.
مشخصات نشر: تهران: نشر هوپا، ۱۴۰۴.
مشخصات ظاهری: ۱۰۴ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۷۵۶-۶
وضعیت فهرست‌نویسی: فیا
یادداشت: عنوان اصلی: The Creepy Classics Children's
Collection: Ghost pirates
موضوع: داستان‌های نوجوانان انگلیسی-- قرن ۲۱ م.
Young adult fiction, English-- 21st century
شناسه افزوده: Moffatt, Nick
شناسه افزوده: تجلائی‌فر، مهدی، ۱۳۸۲- مترجم
رده‌بندی کنگره: PZ۷
رده‌بندی دیویی: [ج]۸۲۳/۹۲
شماره کتاب‌شناسی ملی: ۱۰۲۳۹۸۲۱

ترس‌های کلاسیک

اشباح دزدان دریا

نویسنده: ویلیام هوپ هاجسون
بازنویسی: جما باردرد
تصویرگر: نیک موفات
مترجم: مهدی تجلائی‌فر
ویراستار: بخش ویرایش هوپا
طراح گرافیک جلد: آتلیه‌ی گرافیک هوپا
طراح گرافیک متن: عاطفه حاتمی
ناظر چاپ: سینا برازوان
نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۵
تیراژ: ۵۰۰ نسخه
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۰۴-۷۵۶-۶

هوپا
Houpa

آدرس: خیابان انقلاب، خیابان فخر رازی، خیابان روانمهر، بعد از دانشگاه، پلاک ۴۸، طبقه‌ی پنجم
صندوق پستی: ۱۳۱۵۶۵۳۴۹۶ تلفن: ۰۲۱-۹۱۲۰۰۲۰۲
info@houpa.ir www.houpa.ir
«همه‌ی حقوق چاپ و نشر انحصاراً برای نشر هوپا محفوظ است.»
«استفاده از متن این کتاب فقط برای نقد و معرفی و در قالب بخش‌هایی از آن مجاز است.»

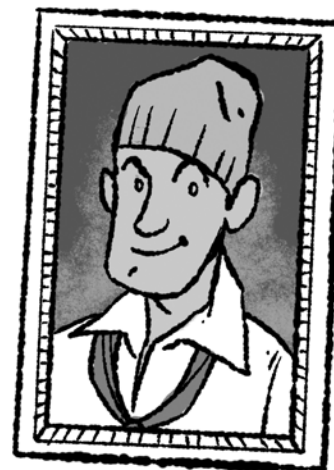


دستیار دوم ناخدا
سومین مقام ارشد مورتزستوس



ناخدا
مالک و رئیس مورتزستوس

جِسپ
یک ملوان باهوش



ویلیامز
ملوان پیروی که قبل تر با
مورتزستوس سفر کرده بود



جَسکِت
خدمه



تَمی
شاگرد ملوان



دستیار اول ناخدا
دومین مقام ارشد مورتزستوس



استاینز
خدمه



پلامر
خدمه



فصل اول

کشتی مورتزستوس با افتخار در بندر سان فرانسیسکو
پهلو گرفته بود. کشتی‌ای بود عظیم
و استوار و جان می‌داد برای



سفرهای دور و دراز در اقیانوس اطلس پهناور.

از این که فرصتی یافته بودم تا به عنوان ملوان روی عرشه‌ی این کشتی باشکوه کار کنم، از خوش حالی سر از پا نمی‌شناختم. بزرگ‌ترین کشتی‌ای بود که تا آن زمان در آن کار کرده بودم و قرار بود با مورتزستوس به دورترین جاها بادبان بکشم.

اما همین که با کوله‌ای روی دوشم، پر از شوروشوق از دفتر اداره‌ی کشتیرانی بیرون آمدم، متوجه نگاه‌های چپ‌چپ و عجیب و غریب ملوان‌های توی اسکله شدم. ملوان پیری درحالی که به سمتم می‌آمد، فریاد زد: «هی پسر! ملوان کشتی مورتزستوس شدی؟»

به نشانه‌ی تأیید سر تکان دادم.

ملوان پیر از لای دندان‌های کج و معوج و خرابش سوتی زد و سرش را به چپ و راست تکان داد و گفت: «پس از من شجاع‌تری پسر. به من باشد از بیست متری آن کشتی هم رد نمی‌شوم. خبر نداری نفرین شده؟ بدشانسی از میان الوارهایش چکه می‌کند. چنین کشتی‌ای از شر

ارواح خبیث در امان نیست.»

مطمئن بودم این ملوان پیر سربه‌سرم گذاشته، پس با خنده گفتم: «نفرین شده! چه حرف احمقانه‌ای!» پیرمرد شانه‌هایش را بالا انداخت و آرام آرام دور شد. چند قدم که رفت، ایستاد، سرش را برگرداند و با صدای بلند گفت: «یادت باشد که من هشدار دادم و تو گوش نکردی!»

از روی پل موقت بین کشتی و دیواره‌ی ساحل رد شدم و پا به عرشه‌ی کشتی مورتزستوس گذاشتم. عرشه‌ای محکم زیر پایم بود. ریسمان‌های مرتب بسته شده بود و بادبان‌های سفید تمیزش حتی یک وصله هم نداشت. دستیار دوم ناخدا جلوی اسمم علامت حاضری زد و گفت: «جسپ. چه خوب. قرار است در شیفت من کار کنی. متأسفانه باید بگویم بیشتر شیفت شب به عهده‌ی ماست.»

کلاهم را از سر برداشتم و گفتم: «مشکلی با این قضیه ندارم، قربان.»

دنبال پول درآوردن هستم و این چرندیات را نشنیده می‌گیرم.»



در اولین روز حضورمان بر روی دریا، آسمان صاف و آرام و روشن بود. می‌خواستم پیش از اولین شیفت شبم کمی بخوابم، اما رفت‌وآمد ملوان‌ها روی عرشه درست بالای سرم، نگذاشت چشم روی هم بگذارم.



بعد از پیدا کردن جای خوابم زیر عرشه، خودم را به باقی خدمه معرفی کردم. تک‌تکشان مثل من از حضور در کشتی مورتزستوس هیجان‌زده بودند. همه‌ی ما، از جمله ناخدا و دستیار اول و دومش، برای اولین بار بود که با این کشتی به سفر می‌رفتیم؛ همه به‌جز ملوانی به اسم ویلیامز.

بعد از حرکت کشتی پیش ویلیامز رفتم و از او پرسیدم: «راستی می‌دانی چرا ملوان‌های توی اسکله می‌گویند نباید به این کشتی نزدیک شد؟»

ویلیامز چانه‌اش را مالید و چشم‌هایش را ریز کرد، انگار دنبال جوابی در ذهنش می‌گشت، بعد گفت: «این جا پُر از سایه است و برای همین خیلی‌ها از این

کشتی هراسان‌اند.»

پرسیدم: «سایه؟»

اما ویلیامز حرف بیشتری نزد، شانه بالا انداخت و بعد پشتش را به من کرد و گفت: «من که فقط





وقتی برای تحویل شیفت و سکان کشتی روی عرشه حاضر شدم، ملوان موقرمز و کهنه کاری به اسم جسکت درحالی که ریه هایش را از هوای شب پر می کرد با طعنه گفت: «رفقا، خیال برتان ندارد که دریا همیشه این جور آرام و مهربان است، اگر همیشه این جوری بود که مادر بزرگ مرحوم بنده هم ملوان می شد. فعلاً شانس آورده ایم!»

همین که خواستم جوابی به شوخی ملوان موقرمز بدهم، در جا شبیح سایه واری پشت سر او ظاهر شد؛ سایه ای عجیب که لنگ می زد و آرام آرام به سمت ما می آمد.

با خودم گفتم لابد ملوانی است که دچار بیماری خوابگردی شده. مین و مین کنان از جسکت پرسیدم: «او را می شناسی؟»

جسکت با تعجب نگاهی به من کرد و گفت: «کی را می گویی، رفیق؟ آن جا که کسی نیست.»

